بررسى افسانه‏ى جزيره‏ى خضراء (1(

 مجتبى كلباسى

تاريخ جهان اسلام و عقايد و افكاري كه در بستر آن ظهور و بروز كرده، اقيانوسي متلاطم و بي‏كران و عرصه‏اي بسيار گسترده است. حركت در امواج متلاطم و بعضاً ظلماني اين اقيانوس، نيازمند وسيله‏اي مطمئن و راهنمايي درياديده است. در غير اين صورت، در شب تاريك دريا و امواج سهمگين آن، نمي‏توان راهي به ساحل نجات يافت.

 عقايد، اخبار و احاديثي كه در بستر اين فرهنگ نيازمند بررسي و نقد هستند، كم نيستند. فقهاي اسلام از عصر غيبت تاكنون سعي بر حراست اخبار و احاديث از نفوذ خطاها، تحريف‏ها و انحرافات داشته‏اند. اگر زحمات آن بزرگواران نبود، سرنوشت اسلام و تشيع دستخوش مخاطرات عظيم فكري مي‏گشت و راه كشف حقيقت بر همگان مسدود مي‏شد.

 از جمله داستان‏هايي كه تحت تأثير حوادث زمان خود شكل گرفته و پس از مقداري تحريف، تطبيقي بي‏جا در مورد آن صورت گرفته، و در برخي مجامع روايي شيعه نفوذ كرده است، داستاني است به نام((جزيره‏ي خضراء)). از آن جا كه در دو دهه‏ي گذشته با قلم فرسايي برخي افراد بي‏اطلاع از تاريخ، اين داستان منتشر شده و به علاوه، در تكلفي ناشيانه، آن را بر مثلث برمودا تطبيق كرده‏اند، لازم شد در اطراف اين واقعه، كنكاش بيشتري صورت گيرد تا اذهان ارادتمندان به حضرت وليّ عصر (عج) از اين گونه خطاها پيراسته شود.(1)

 مباحثي كه در اين بررسي بدان پرداخته خواهد شد، عبارتند از:

 خلاصه‏ي داستان جزيره‏ي خضرا

 داستان اول‏

 بررسي داستان اول از نظر سند

 بررسي داستان اول از نظر متن‏

 بررسي داستان اول از نظر تاريخي‏

 خلاصه‏ي مباحث

 داستان دوم‏

 بررسي داستان از نظر سند

 بررسي داستان از نظر متن‏

 بررسي داستان از نظر تاريخي

ارتباط دو داستان‏

 نتيجه و خلاصه‏ي مباحث‏

 خلاصه‏ي داستان‏

 مرحوم علامه مجلسي‏قدس سره در بحارالانوار (ج 52، ص 159) مي‏نويسند:

 رساله‏اي يافتم مشهور به داستان جزيره‏ي خضراء... و چون آن را در كتاب‏هاي روايي نديدم، عين آن را در فصل جداگانه‏اي آوردم.

 يابنده‏ي آن متن مي‏گويد: در آن متن چنين آمده است:

 من (فضل بن يحيي كوفي) در سال 699 ه. ق. در كربلا از دو نفر، داستاني شنيدم. آن ها داستان را، از زين الدين علي بن فاضل مازندراني، نقل مي‏كردند. داستان مربوط به جزيره‏ي خضرا در درياي سفيد بود. مشتاق شدم داستان را از خود علي بن فاضل بشنوم. به همين دليل به حلّه رفتم و در خانه‏ي سيد فخرالدين، با علي بن فاضل ملاقات كردم و اصل داستان را جويا شدم.

 او، داستان را در حضور عده‏اي از دانشمندان حله و نواحي آن چنين بازگو كرد: سال‏ها در دمشق نزد شيخ عبدالرحيم حنفي و شيخ زين الدين علي مغربي اندلسي تحصيل مي‏كردم. روزي شيخ مغربي عزم سفر به مصر كرد. من و عده‏اي از شاگردان با او همراه شديم. به قاهره رسيديم. استاد مدتي در الازهر به تدريس پرداخت، تا اين‏كه نامه‏اي از اندلس آمد كه خبر از بيماري پدر استاد مي‏داد. استاد عزم اندلس كرد. من و برخي از شاگردان با او همراه شديم. به اولين قريه اندلس كه رسيديم، من بيمار شدم. به ناچار، استاد مرا به خطيب آن قريه سپرد و خود به سفر ادامه داد.

 سه روز بيمار بودم، پس از آن، روزي در اطراف ده قدم مي‏زدم كه كارواني از طرف كوه‏هاي ساحل درياي غربي وارد شدند و با خود پشم و روغن و كالاهاي ديگر داشتند. پرسيدم: از كجا مي‏آيند؟ گفتند: از دهي از سرزمين بربرها مي‏آيند كه نزديك جزاير رافضيان است.

 هنگامي كه نام رافضيان را شنيدم، مشتاق زيارت آنان شدم. تا محل آنان، 25 روز راه بود كه دو روز بي‏آب و آبادي و بقيه آباد بودند، حركت كردم و به سرزمين آباد رسيدم. به جزيره‏اي رسيدم با ديوارهاي بلند و برج‏هاي مستحكم كه بر ساحل دريا قرار داشت. مردم آن جزيره، شيعه بودند و اذان و نماز آن‏ها بر هيأت شيعيان بود.

 آنان از من پذيرايي كردند. پرسيدم: غذاي شما از كجا تأمين مي‏شود؟ گفتند: از جزيره‏ي خضراء در درياي سفيد كه جزاير فرزندان امام زمان(عج) است كه سالي دو مرتبه، براي ما غذا مي‏آورند.

 منتظر شدم تا كاروان كشتي‏ها از جزيره‏ي خضراء رسيد. فرمانده‏ي آن، پيرمردي بود كه مرا مي‏شناخت و اسم من و پدرم را نيز مي‏دانست. او مرا با خود به جزيره‏ي خضراء برد.

 شانزده روز كه گذشت، آب سفيدي در اطراف كشتي ديدم و علت آن را پرسيدم. شيخ گفت: اين درياي سفيد است و آن جزيره‏ي خضراء. اين آب‏هاي سفيد، اطراف جزيره را گرفته است و هرگاه كشتي دشمنان ما وارد آن شود، غرق مي‏گردد. وارد جزيره شديم. شهر داراي قلعه‏ها و برج‏هاي زياد و هفت حصار بود. خانه‏هاي آن از سنگ مرمر روشن بود....

 در مسجد جزيره با سيد شمس الدين محمد كه عالم آن جزيره بود، ملاقات كردم. او مرا در مسجد جاي داد. آنان نماز جمعه مي‏خواندند (واجب مي‏دانستند). از سيد شمس الدين پرسيدم: آيا امام حاضر است؟ گفت: نه، ولي من نايب خاص او هستم. به او گفتم: امام را ديده‏اي؟ گفت: نه، ولي پدرم، صداي او را شنيده و جدم، او را ديده است.

 سيد مرا به اطراف برد. در آن‏جا كوهي مرتفع بود كه قُبّه‏اي در آن وجود داشت و دو خادم در آن‏جا بودند. سيد گفت: من هر صبح جمعه آن‏جا مي‏روم و امام زمان را زيارت مي‏كنم و در آن‏جا ورقه‏اي مي‏يابم كه مسايل مورد نياز درآن نوشته شده است.

 من نيز به آن كوه رفتم و خادمان قبه از من پذيرايي كردند ... در مورد ديدن امام زمان(عج) از آنان پرسيدم، گفتند: غير ممكن است.

 درباره‏ي سيد شمس الدين از شيخ محمد (كه با او به خضراء آمدم) پرسيدم. گفت: او از فرزندانِ فرزندان امام است و بين او و امام، پنج واسطه است.

 با سيد شمس الدين، گفت وگوي بسيار كردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره‏ي ارتباط آيات و اين‏كه برخي آيات، با قبل بي ارتباط هستند، پرسيدم. پاسخ داد:.... مسلمانان پس از رسول خدا و به دستور خلفا، قرآن را جمع‏آوري كردند. از همين رو، آياتي كه در قدح و مذمت خلفا بود، از آن ساقط كردند. از همين جهت، آيات را نامربوط مي‏بيني، ولي قرآن علي‏عليه السلام كه نزد صاحب الامر(عج) است، از هر نقصي مبرّاست و همه چيز در آن آمده است.

 در جمعه‏ي دومي كه در آن جا بودم، پس از نماز، سر و صداي بسيار زيادي از بيرون مسجد شنيده شد. پرسيدم: اين صداها چيست؟ سيد پاسخ داد: فرماندهان ارتش ما هر دو جمعه‏ي مياني ماه سوار مي‏شوند و منتظر فرج هستند. پس از اين‏كه آنان را در بيرون مسجد ديدم، سيد گفت: آيا آنان را شمارش كردي؟ گفتم: نه. گفت: آنان سيصد نفرند و سيزده نفر باقي مانده‏اند.

 از سيد پرسيدم: علماي ما احاديثي نقل مي‏كنند كه هر كس پس از غيبت ادعا كند مرا ديده است، دروغ مي‏گويد. حال چگونه است كه برخي از شما، او را مي‏بينيد؟

 سيد گفت: درست مي‏گويي، ولي اين حديث مربوط به زماني است كه دشمنان آن حضرت و فرعون‏هاي بني العباس فراوان بودند، امّا اكنون كه اين چنين نيست و سرزمين ما از آنان دور است، ديدار آن حضرت ممكن است.

 سيد شمس الدين ادعا كرد كه: تو نيز امام زمان (عج) را دو مرتبه ديده‏اي، ولي نشناخته‏اي. هم‏چنين گفت كه آن حضرت، خمس را بر شيعيان خود مباح كرده است و آن حضرت هر سال حج مي‏گذارد و پدرانش را در مدينه، عراق و طوس زيارت مي‏كند.

 اين خلاصه‏اي از داستان بود. البته كساني كه خواهان اطلاع دقيق‏تري هستند، مي‏توانند داستان را در بحارالانوار يا منابع ديگر مطالعه كنند.

 بررسي داستان از نظر سند

 از مهم‏ترين موضوعات در بررسي سند يك خبر، منابعي است كه آن خبر را ذكر كرده‏اند. بديهي است هر قدر، منابع يك خبر به عصر صدور و حدوث آن نزديك‏تر باشد، آن خبر اعتبار بيشتري خواهد داشت. در مورد داستان جزيره‏ي خضراء چنان‏كه در اصل داستان آمده، راوي خبر آن را در سال 699 ه.ق. از علي بن فاضل در شهر حلّه شنيده است.

 در آن زمان، ((حلّه)) شهري آباد بين بغداد و كوفه بوده و چون كوفه و نجف در آن زمان، مركز حوزه‏ي علمي شيعه بوده، طبيعتاً خبرها، به ويژه خبرهاي مهمي كه به مسايل عقيدتي و كلامي و فقهي شيعه مربوط مي‏شده است، بااهميت تلقي مي‏شده و در آثار و نوشته‏هاي آنان منعكس مي‏گشته است. ولي علي رغم اشتمال اين داستان بر مطالب مهم و مطرح شدن آن در سامرا و حله و طبيعتاً نجف، در هيچ يك از آثار مكتوب آن زمان (يعني از سال 699 تا 1019 ه. ق.) كه به دست ما رسيده است، اين خبر انعكاس نيافته است.

 اشتهار اين داستان از آغاز هزاره‏ي دوم به ويژه در زمان علامه مجلسي‏قدس سره و ذكر آن در كتاب بحارالانوار است. قبل از علامه، قاضي نور اللَّه شوشتري (م 1019) اين حكايت را در كتاب مجالس المؤمنين آورده است. البته قاضي نوراللَّه در مجالس المؤمنين ادعا كرده كه شهيد ثاني در برخي از امالي خود، اين داستان را ذكر كرده است، ولي ايشان هيچ مدركي در اين باره به دست نمي‏دهد. علاوه بر اين‏كه علامه مجلسي قدس سره همه‏ي آثار شهيد را در اختيار داشته است.(2) در عين حال، در آغاز نقل داستان جزيره‏ي خضراء مي‏گويد: ((اين داستان را در كتاب‏هاي معتبر نديدم)). بديهي است اگر علامه مجلسي قدس سره اين خبر را در كتب شهيد ديده بود، آن را در بخش نوادر كتاب ذكر نمي‏كرد و به جاي انتساب آن به شخص مجهول، آن را به شهيد مستند مي‏كرد.

 مجهول بودن راوي و استنساخ كننده‏ي نسخه‏ي مكتوب داستان‏

 علما و فقهاي اسلام در پذيرش يك كتاب يا نوشته و انتساب آن به نويسنده، صرفاً به ادعاها توجه نمي‏كنند، بلكه وقتي يك كتاب را از نظر انتساب به نويسنده زماني معتبر مي‏دانند كه آن كتاب از طريق سلسله‏ي اجازات براي آنان نقل شده باشد. از همين رو، شاگردان يك مؤلف يا راوي با اجازه از شيخ و استاد خود، مطالب را نقل كرده و آنان نيز اين اجازه‏ها را به طبقه‏ي بعد از خود منتقل مي‏كردند.

 در زمان‏هاي گذشته و قبل از عصر رواج چاپ، آن چه موجب اعتماد به نسخه‏هاي مكتوب خطي مي‏شد، اجازه‏اي بود كه مؤلف با واسطه يا بدون آن، به افراد شناخته شده مي‏داد. براي نمونه، مرحوم مجلسي قدس سره در مجلدات آخر كتاب بحارالانوار به ذكر اجازه‏هاي خود براي نقل از كتاب‏ها مي‏پردازد و بدين ترتيب، نقل خود از كتاب‏هاي آنان را مستند مي‏سازد.

 ولي نوشته‏ي جزيره‏ي خضراء اولاً؛ هيچ ارتباط مستندي با نويسنده‏ي آن ندارد. و هيچ مدركي كه صحت انتساب نوشته را به علي طيبي نشان دهد، وجود ندارد. ثانياً؛ يابنده‏ي نسخه و (كسي كه مي‏گويد من جزوه را به خط فضل بن علي طيبي كوفي يافتم و آن را استنساخ كردم)، معلوم نيست چه كسي است تا بتوان نسبت به وثاقت يا عدم وثاقت او ابراز نظر كرد. ثالثاً؛ يابنده‏ي مجهول نوشته‏ي فضل بن علي طيبي، معلوم نيست از كجا تشخيص داده است كه نوشته‏ي مزبور خط فضل بن علي است. ناچار بايد گفت: چون در خود نوشته، توسط نويسنده به اين مطلب اقرار شده است، يابنده، نسخه آن را به همان اسم نسبت داده است. ولي بايد توجه داشت چنين انتساب‏هايي، ارزش علمي ندارد و چنان‏كه قبلاً نيز گفته شد، نوشته‏اي را مي‏توان مستند قرار داد و بدان استدلال كرد كه داراي سلسله سند موثق به نويسنده‏ي كتاب باشد، وگرنه هر كس نوشته‏اي مي‏نوشت (چنان‏كه برخي نوشتند و وارد اخبار كردند) و آن را به شخص مورد وثوقي نسبت مي‏داد، مثلاً مي‏گفت اين نوشته‏ي زرارة بن اعين يا محمد بن ابي عمير و... مي‏باشد.

 بررسي شخصيت‏هاي داستان‏

 نام چند نفر در آغاز داستان آمده است كه به جز يك نفر كه همان فضل بن علي باشد، هيچ‏كدام شناخته شده نيستند و به گفته‏هاي آنان نمي‏توان استناد كرد.

 علي بن فاضل كه شاهد اصلي ماجرا و مدعي رفتن به جزيره‏ي خضرا و... است، جز به همين خبر شناخته شده نيست و رجاليون هيچ ذكري از او به ميان نياورده‏اند، با آن كه شخصيت‏هايي چون علامه حلي و ابن داود (صاحب كتاب رجال ابن داود كه تأليف كتابش در سال 707 ه.ق به پايان رسيده است) كه معاصر و يا نزديك به زمان نقل داستان بوده‏اند، هيچ نامي از علي بن فاضل به ميان نياورده‏اند، حال آن كه خبر جنجالي او كه علاوه بر جنبه‏هاي حساس كلامي، داراي ابعاد فقهي نيز هست، طبيعتاً مي‏بايستي انعكاس گسترده‏اي در محافل علمي و ديني آن زمان داشته باشد.

 خلاصه‏ي سخن اين‏كه، اين خبر از نظر سند نه تنها ضعيف است، بلكه بايد گفت فاقد استناد است و به جز اشتهار در كتب متأخرين به ويژه پس از علامه مجلسي قدس سره هيچ مستند ديگري ندارد. بديهي است كه چنين نقل‏هايي موجب ارزش و اعتبار خبر نمي‏شود.

 شخصيت فضل بن يحيي علي طيبي كوفي

 مجدالدين فضل بن يحيي بن علي بن المظفر بن الطيبي به واسطه‏ي اجازه‏ي صاحب كشف الغمة (عيسي بن ابي الفتح اربلي) از رجال موثق شمرده مي‏شود،(3) ولي نكته‏ي مهم در اين مقام، آن است كه از كجا معلوم است فضل بن يحيي كه در داستان جزيره‏ي خضراء به او منسوب است، همان فضل بن يحيي بن المظفر باشد؟ علاوه بر اين‏كه، راوي كتاب (كسي كه كتاب را براي ما نقل كرده) نيز شخصي مجهول و ناشناخته است. هم‏چنين شخصي كه فضل بن يحيي از او نقل مي‏كنند (علي بن فاضل) نيز ناشناخته است.

 گرچه بررسي اين خبر از نظر سند، ابعاد ديگري نيز دارد، ولي به جهت رعايت اختصار به همين مقدار، بسنده مي‏كنيم.

 بررسي داستان از نظر متن و محتوا

 1 - دلالت قصه بر تحريف قرآن: از جمله مطالبي كه در ضمن گفت‏وگوي علي بن فاضل (مجهول) با شمس الدين (مجهول) آمده است، تصريح به تحريف قرآن است. يعني كسي كه اين داستان را بپذيرد، بايستي با يك خبر كه مجهول الراوي و نهايتاً خبر واحد است، قايل به تحريف قرآن باشد، حال آن كه نقل قرآن، متواتر است و نص قرآن نيز به حفظ آن از هرگونه تحريف، تصريح دارد.(4) مگر آن كه كسي مسلك اخباريون را داشته باشد، كه با يك سري اخبار ضعيف و بي‏اعتبار هم‏چون حديث مذكور، مهم‏ترين سند اسلام و متقن‏ترين آن را تحريف شده بداند كه اين نهايت بي‏فكري و كم خردي و دوري از عقل و منطق است.

 آري، شمس الدين مذكور در قصه، به صراحت مي‏گويد كه قرآن جمع‏آوري شده در زمان خلفا، تحريف شده است.

 و جمعوا هذا القرآن و اسقطوا ما كان فيه من المثالب التي صدر منهم بعد وفاة سيد المرسلين‏صلي الله عليه وآله فلهذا تري الآيات غير مرتبطة.(5)

 چگونه مي‏توان قرآن متواتر و تضمين شده را كه همه‏ي ائمه‏عليهم السلام به آن استناد مي‏كردند،با چنين اخباري زير سؤال برد؟! و آيا كساني كه چنين مجعولاتي را رواج مي‏دهند، به توابع آن توجه دارند؟!

 2 - راوي مجهول اين خبر (علي بن فاضل) كه با نسبت مازندراني از او ياد مي‏شو،د در ضمن داستان، خود را عراقي الاصل معرفي مي‏كند. گرچه محتمل است كه اشتهار يك نفر در انتساب به شهر يا منطقه‏اي با اصالت او متفاوت باشد، ولي به نظر مي‏رسد سازنده‏ي اين داستان، دچار اندكي كم حافظه‏گي شده است كه يك بار، او را به نام مازندراني و بار ديگر، عراقي الاصل معرفي مي‏كنند.

 3 - در متن داستان آمده است:

 هذا هو البحر الابيض و تلك الجزيرة الخضراء و هذا الماء مستديرٌ حولها مثل السور من أي الجهات أتيته وجدته و بحكمة اللَّه ان مراكب اعدائنا اذا دخلته غرقت....

 ولي علي بن فاضل به هنگام گزارش از جزيره، آن را داراي هفت حصار مي‏داند و از برج‏هاي محكم دفاعي آن ياد مي‏كند. حال اگر اين جزيره به وسيله‏ي آب‏هاي سفيد و نيروي غيبي، محافظت مي‏شده، به حصارهاي محكم چه نيازي داشته است؟

 اين مطلب وقتي بيشتر اهميت پيدا مي‏كند كه توجه داشته باشيم سيد شمس الدين و چندين نسل از اجداد او در آن سرزمين زندگي مي‏كرده‏اند؟!!

 4 - در ضمن داستان، به نقل از خادمان قُبه مي‏نويسد: ((رؤيت امام غيرممكن است))، ولي در گفت وگوي با سيد شمس الدين، او سخن ديگري بر زبان مي‏راند و مي‏گويد: ((اي برادرم! هر مؤمن با اخلاصي مي‏تواند امام را ببيند، ولي او را نمي‏شناسد)). حال چگونه بين غيرممكن بودن رؤيت و ديدن مشروط مي‏توان جمع كرد؟

 5 - در يكي از روزهاي جمعه، وقتي علي بن فاضل، سر و صداي زيادي از بيرون مسجد مي‏شنود و علت را از سيد شمس الدين جويا مي‏گردد، وي اظهار مي‏دارد كه سيصد نفر از فرماندهان، منتظر ظهور حضرت هستند و منتظر 13 نفر ديگرند.

 بر اين اساس، بايستي اين سيصد نفر كه از خواص حضرت هستند، نيز داراي عمرهاي طولاني باشند و تا اكنون نيز در قيد حيات بوده و پس از حال نيز به زندگي ادامه دهند، تا زمان ظهور فرا رسد.

 آيا ما بر چنين سخن گزافي، دليلي داريم؟ دلايل تنها در مورد امام زمان و برخي ديگر از انبياي الهي است، ولي در مورد سيصد نفر كه آنان نيز چنين عمرهايي داشته باشند، دليلي در دست نداريم.

 6 - به مقتضاي اين خبر، خمس بر شيعيان حضرت، حلال است و اداي آن واجب نيست. اين مطلب، خلاف نظر فقهاي اسلام از آغاز غيبت تاكنون است.

 7 - علي بن فاضل از سيد شمس الدين مي‏پرسد: آيا تو امام‏عليه السلام را ديده‏اي؟ گفت: نه، ولي پدرم به من گفت كه سخن امام را شنيده، ولي شخص او را نديده و جدم سخنانش را شنيده و شخص او را ديده است. ولي سيد شمس الدين در جاي ديگر همين داستان مي‏گويد:

 ((هر مؤمن با اخلاصي مي‏تواند امام را ببيند، ولي او را نشناسد. گفتم: من از جمله‏ي مخلصان هستم، ولي او را نديده‏ام: گفت: دو بار او را ديده‏اي؛ يك با در راه سامرا و يك بار در سفر مصر....

 حال سؤال اين است: چگونه كسي كه ادعاي نيابت خاص دارد و از ملاقات‏هاي امام‏عليه السلام مطلع است، خود، آن حضرت را نديده است و اظهار مي‏دارد كه پدرش، سخن آن حضرت را شنيده است؟

 در جاي ديگر داستان، ادعا مي‏كند كه او (امام زمان عج) پدرانش را در مدينه، عراق و طوس، زيارت مي‏كند و به سرزمين ما برمي‏گردد.

 معناي اين سخن آن است كه سيد شمس الدين از سفرهاي امام زمان و ورود و خروج آن حضرت نيز مطلع بوده و آن حضرت خود در جزيره‏ي خضراء ساكن است. حال چگونه است كسي كه چنين اطلاعات دقيقي از امام‏عليه السلام دارد، آن حضرت را نديده است.

 پي‏نوشت‏ها:

1) نگارنده در اوايل دهه‏ي 1360 ه ق در جزوه‏اي كه جهت پاسخ به سؤالات در برخي مراكز علمي تهيه شده بود، به نقد داستان پرداختم. در سال‏هاي بعد، نويسندگان متعددي بحمد اللَّه دست به قلم برده و حقايق را آشكار كردند .ر.ك: جزيره‏ي خضراء در ترازوي نقد، علامه جعفر مرتضي عاملي؛ جزيره‏ي خضراء تحريفي در تاريخ شيعه، غلام‏رضا نظري. از آن جا كه ديدگاه نگارنده در بررسي اين موضوعات قدري با نظر نويسندگان اين كتاب‏ها متفاوت بود، پرداختن دوباره به اين موضوع را مناسب دانستم.

2) بحارالانوار، ج 1، ص 10.

3) كشف الغمة، ج 1، ص 445.

4) انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون)). حجر، 9.

5) بحارالانوار، ج 52، ص 170.